



نقش قرارداد مرزی ۱۹۷۵ الجزایر در شکل‌گیری تعارضات میان ایران و عراق^۱

علی اکبر علی‌نیا مریان^۲، ناصر جدیدی^۳، فریناز هوشیار^۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۴

چکیده

این تحقیق با محوریت قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، به واکاوی تأثیر توافقات مرزی در بروز تنش‌ها میان ایران و عراق می‌پردازد. دو کشور ایران و عراق که پیشینه‌ای دیرینه از روابط سیاسی و فرهنگی دارند، همواره شاهد کشمکش‌های مرزی بوده‌اند که ریشه در معاهدات دوره عثمانی و دگرگونی‌های ژئوپلیتیک منطقه دارد. قرارداد الجزایر اگرچه به عنوان نقطه عطفی برای تعیین مرزهای خشکی و آبی در اروندرود و رفع اختلافات طراحی شده بود، اما با نقض عهد رژیم بعثی صدام حسین و اتخاذ سیاست‌های تهاجمی، از مسیر اصلی خود منحرف شد و به عاملی برای تشدید اختلافات بدل گشت. بررسی داده‌های این پژوهش که با روشی توصیفی-تحلیلی و بر پایه اسناد تاریخی انجام شده، نشان می‌دهد که این توافقنامه با وجود تدوین چارچوبی حقوقی برای مدیریت مرزها، به دلایل متعددی از جمله اجرای ناقص، تحریکات سیاسی و مداخلات قدرت‌های فرامنطقه‌ای، نتوانست به ثبات پایدار در روابط دو کشور بیانجامد. عراق پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران، با توسل به توجیهات تاریخی و ژئوپلیتیکی، اقدام به لغو یک‌جانبه این پیمان کرد که در نهایت به شعله‌ور شدن آتش جنگ هشت‌ساله انجامید. یافته‌های این مطالعه بر این مفهوم کلیدی تأکید دارد که مرزها به عنوان مؤلفه‌های به‌ظاهر ثابت در نقشه ژئوپلیتیک، در پیوند با تحولات سیاسی-امنیتی می‌توانند به کانون‌های بی‌ثباتی تبدیل شوند. در نتیجه، مدیریت کارآمد منازعات مرزی، مستلزم وجود چارچوب‌های حقوقی با دوام، نهادهای ناظر بین‌المللی و عزم جدی برای همکاری‌های منطقه‌ای است. تجربه روابط ایران و عراق گواهی می‌دهد که ضعف در اجرای توافقات و استفاده ابزاری از آن‌ها در میدان سیاست، به جای آنکه تنش‌ها را کاهش دهد، می‌تواند محرک درگیری‌های ویرانگر و ناامنی در سطح منطقه شود. این درس تاریخی می‌تواند چراغ راهی برای حل و فصل سایر مناقشات مرزی در گوشه و کنار جهان باشد.

کلید واژه‌ها: قراردادهای مرزی، تعارضات ایران و عراق، قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، ریشه‌های رخداد جنگ، دفاع مقدس

۱- علی‌نیا مریان، علی‌اکبر؛ جدیدی، ناصر؛ هوشیار، فریناز (۱۴۰۴)، نقش قرارداد مرزی ۱۹۷۵ الجزایر در شکل‌گیری تعارضات میان ایران و عراق، فصلنامه تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی، دوره دوم، شماره سوم (پیاپی ۵)، تهران: ص ۹۵-۱۲۱.

۲- گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران. پست الکترونیک: aliakbar.alinia@iau.ac.ir

۳- گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران. (نویسنده مسئول)، پست الکترونیک: naserjadidi@iau.ac.ir

۴- گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران. پست الکترونیک: f.Hooshyar@iau.ac.ir

مقدمه

مرزها در قامت ارکان بنیادین جغرافیای سیاسی، نقشی محوری در تکوین هویت سرزمینی و ساماندهی به نظم بین‌الملل ایفا می‌کنند. در موارد متعددی، این خطوط مرزی تحت تأثیر عوامل تاریخی، فرهنگی، اقتصادی یا سیاسی به کانون منازعات میان کشورها تبدیل گردیده‌اند. در منطقه‌ی راهبردی خاورمیانه، مرزها فراتر از کارکرد اولیه خود به مثابه مرزهای تفکیک‌کننده قلمروها عمل نموده و به عرصه اصلی تحولات ژئوپلیتیکی و برخوردهای منطقه‌ای بدل گشته‌اند. ایران و عراق، به‌عنوان دو کشور همسایه با پیشینه‌ای کهن از روابط سیاسی- فرهنگی، نمونه‌ای متبلور از پیچیدگی‌های مناسبات مرزی و تأثیرات ژرف آن بر دینامیک روابط بین‌الملل محسوب می‌شوند.

روابط مرزی ایران و عراق با چالش‌های تاریخی متعددی همراه بوده است. این چالش‌ها از دوران رقابت‌های امپراتوری ایران و عثمانی، که شاهد جنگ‌ها و عهدنامه‌های متعدد در راستای ترسیم خطوط مرزی بود، تا عصر مدرن و با تشکیل دولت- ملت عراق و افزایش بار راهبردی مناطق مرزی، تداوم یافته و در مواردی به بحران‌هایی با شدت بیشتر انجامیده است. در این میان، قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر به‌عنوان نقطه‌عطفی کلیدی در تاریخ روابط مرزی دو کشور محسوب می‌شود. این پیمان که با وساطت الجزایر و به‌منظور حل‌وفصل اختلافات مربوط به رودخانه اروندرود و مناطق مرزی غرب ایران به امضا رسید، تلاش نمود تا از رهگذر تعریف دقیق مرزها و ایجاد یک چهارچوب حقوقی مستحکم، به منازعات دیرینه خاتمه بخشد.

با این وجود، اهمیت این پژوهش فراتر از یک بررسی تاریخی محض است. پرسش محوری این تحقیق بر این امر متمرکز است که آیا توافقه‌های مرزی، از جمله پیمان الجزایر، در نهایت به حل اختلافات و تثبیت امنیت منجر می‌شوند، یا در بستر شرایطی ویژه، خود می‌توانند به زنجیره‌ای برای تعارضات آتی تبدیل گردند؟ در شرایط کنونی که شمار زیادی از مناطق جهان کماکان با اختلافات مرزی درگیر هستند، واکاوی تجربه ایران و عراق می‌تواند الگویی راهگشا برای مدیریت و حل‌وفصل مناقشات مشابه ارائه نماید.

قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر از منظر حقوق بین‌الملل و سیاست خارجی، از جایگاهی راهبردی برخوردار است. این قرارداد، فراتر از پرداختن صرف به مسائل اختلافی مرزی، در بُعدی نمادین بر این اصل حیاتی تأکید می‌نمود که ثبات و امنیت در منطقه در گرو همکاری و تعامل سازنده میان تهران و بغداد است. علیرغم این چارچوب آرمانی، فرآیند عملیاتی شدن این توافقنامه در میدان عمل با دشواری و چالش‌های جدی مواجه گردید.

رویکرد خصمانه از سوی حکومت بعث عراق، به‌ویژه در دوره زمامداری صدام حسین، سبب شد این پیمان به جای آنکه به ابزاری برای استقرار صلح و آرامش تبدیل گردد، به عاملی برای تشدید تنش‌ها و جرقه‌زنی درگیری‌های تازه مبدل شود. اقدام نمایشی صدام حسین در سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۰ میلادی) که با پاره کردن متن قرارداد

در برابر دوربین‌ها همراه بود، در واقع به منزله اعلام رسمی جنگ علیه ایران تعبیر شد؛ جنگی که به یکی از طولانی‌ترین و پرهزینه‌ترین مخاصمات نظامی در سده بیستم تبدیل گردید.

در حوزه پژوهش‌های آکادمیک مرتبط با روابط دوجانبه ایران و عراق و تأثیر معاهدات بین‌المللی در حل و فصل اختلافات مرزی، مطالعات و تحقیقات گسترده‌ای صورت پذیرفته است. از جمله شاخص‌ترین رهیافت‌های پژوهشی در این عرصه می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

تحلیل ژئوپلیتیکی قراردادهای مرزی ایران و عراق: این دسته از مطالعات، محور اصلی تحلیل خود را بر نقش تحولات سیاسی داخلی و تغییر در ساختار حکمرانی در تضعیف اعتبار و کارآمدی توافقات مرزی معطوف نموده‌اند.

مطالعات تاریخی جنگ ایران و عراق: این آثار، عمدتاً به تبیین و واکاوی عوامل ریشه‌ای بروز جنگ و همچنین تحلیل سهم و جایگاه قرارداد الجزایر در شکل‌دهی به زمینه‌ها و بسترهای آغاز این منازعه تاریخی می‌پردازند. واکاوی حقوقی قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر: مجموعه مطالعاتی که به تبیین جایگاه حقوقی این قرارداد و میزان الزام‌آوری آن در چارچوب قواعد حقوق بین‌الملل پرداخته‌اند.

در پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی تلفیقی (توصیفی - تحلیلی)، اثرگذاری توافقات مرزی را در شکل‌گیری و تطور اختلافات ایران و عراق مورد بررسی قرار داده‌ایم. در این مسیر، پیمان ۱۹۷۵ الجزایر در مقایسه با دیگر تفاهم‌نامه‌های مرزی دو کشور مورد سنجش تطبیقی قرار گرفته و پیامدهای آن در یک بازه زمانی گسترده ارزیابی می‌شود. این تحلیل از دو منظر حقوقی و ژئوپلیتیکی پیگیری می‌شود: در یک بخش، مبانی حقوقی قرارداد و تبعات ناشی از آن در عرصه حقوق بین‌الملل مورد مذاقه قرار می‌گیرد، و در بخشی دیگر، نقش مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی از قبیل موقعیت جغرافیایی، منابع طبیعی و دگرگونی‌های سیاسی در تشدید یا تخفیف تنش‌های مرزی میان دو کشور مورد تحلیل واقع می‌شود. غایت نهایی این مقاله، ارائه رهنمودهای راهبردی برای مدیریت کارآمدتر مرزها و کاستن از تنش‌های فرامرزی است.

۱. مبانی نظری پژوهش

چارچوب نظری این تحقیق بر سه رکن اصلی استوار گردیده است: ژئوپلیتیک، امنیت بین‌الملل و حقوق بین‌الملل که در قالب نظریه‌های ذیل تجلی یافته‌اند:

نظریه تعارضات مرزی: بر پایه این نظریه، خطوط مرزی در فضای فاقد نهادهای کارآمد اجرایی، همواره در معرض تبدیل شدن به کانون بحران و برخورد قرار دارند.

نظریه امنیت منطقه‌ای: این چارچوب نظری نشان می‌دهد که امنیت ملی هر کشور در گرو مناسبات باثبات با کشورهای همجوار است و ناامنی در یک کشور می‌تواند تمامی منطقه را در گرداب بی‌ثباتی فروبرد.

نظریه بی‌ثباتی ناشی از تغییر رژیم: مطابق این تئوری، تحولات بنیادین و تغییرات رادیکال در ساختارهای حکومتی می‌تواند موجب ناامنی فزاینده و الغای پیمان‌های پیشین گردد؛ مصداق عینی این نظریه را می‌توان در تأثیر انقلاب اسلامی ایران و دگردیسی در سیاست خارجی عراق بر انحلال پیمان الجزایر مشاهده نمود.

۲. ویژگی‌های طبیعی و راهبردی مرز ایران و عراق

ایران با ۸۵۷۴ کیلومتر مرز مشترک (خشکی، رودخانه‌ای و دریایی) از جمله کشورهای با طولانی‌ترین مرزهاست. مرز ۱۶۰۸ کیلومتری با عراق شامل ۱۱۸۱ کیلومتر خشکی، ۴۲۷ کیلومتر رودخانه‌ای و ۲۴ کیلومتر دریایی می‌باشد. این مرز از نظر توپوگرافی بسیار متنوع است (محدب، مقعر و مستقیم) و از مصب اروندرود شروع شده و پس از عبور از مناطق مختلف به کوه دالامپر داغ (مرز سه‌کشوری) ختم می‌شود.

مرز ایران و عراق از جمله پیچیده‌ترین و متنوع‌ترین مرزهای سیاسی در منطقه به شمار می‌رود. به عنوان نمونه، در مناطق نفت‌شهر و قصر شیرین به شکل محدب، در دره شیلر میان کردستان ایران و عراق به صورت مقعر و در جلگه خوزستان تقریباً خطی مستقیم را تشکیل می‌دهد.

منابع آبی از عوامل تعیین‌کننده در تعریف شرایط مرزی و جغرافیای انسانی محسوب می‌شوند. ویژگی‌های زمین ناهمواری، شرایط آب‌وهوایی و پراکنش بارش در ایران، به ویژه در مناطق کوهستانی البرز و زاگرس، موقعیت بی‌نظیری برای تأمین منابع آب پدید آورده است. با این وجود، در مناطقی فاقد عوارض طبیعی نظیر خوزستان، تردد بدون محدودیت میان شهرهایی مانند اهواز و بصره میسر می‌باشد. از منظر نظامی، مرزهای طبیعی شامل رودخانه‌ها و ارتفاعات در مقایسه با مرزهای مصنوعی از قابلیت دفاعی بالاتری برخوردارند. برای مثال، در صورت وجود رودخانه، برتری نظامی با کشوری است که سواحل مرتفع‌تر را در اختیار دارد (نامی و عزتی، ۱۳۹۰: ۲۲۹-۲۲۷).

در محدوده آبی خلیج فارس و دریای عمان، مرزهای دریایی ایران با کشورهای همسایه بر اساس خط مبدأ تعیین شده ترسیم گردیده است. این خطوط با توجه به جزایر تحت حاکمیت ایران در خلیج فارس و توافقات حاصل شده با کشورهای ساحلی مشخص شده‌اند. مرزهای دریایی شامل ۱۲ مایل دریایی به عنوان آب‌های سرزمینی و ۲۴ مایل برای جزایر می‌باشد. مرزهای غربی ایران از بندر فاو در دهانه اروندرود آغاز گشته و تا شمال کوت فیلپه ادامه می‌یابد. از این نقطه، مرز از نهرخین عبور کرده و با پیمودن مسیری از ارتفاعات و رودخانه‌ها، به مناطق شمالی مرز ایران و عراق متصل می‌گردد (موسوی دهموردی و خاتمی، ۱۳۹۶: ۱۸۰).

مرز ایران و عراق با پنج استان آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه، ایلام و خوزستان مرتبط است. این استان‌ها از چنان اهمیت راهبردی برخوردارند که می‌توان تداوم حیات ملی کشور را در گرو وجود آن‌ها دانست.



شکل ۱- موقعیت مرزی ایران و عراق (دایره المعارف مصور تاریخ جنگ ایران و عراق، شیرعلی‌نیا، ۱۴۰۲)

۳. پیشینه تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق

۳-۱. اختلافات میان حکومت ایران و عثمانی

ریشه‌های تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق به دوره پیش از تشکیل کشور عراق و به رویارویی‌های چهارصدساله ایران و امپراتوری عثمانی بازمی‌گردد. شکل‌گیری حکومت متمرکز شیعه‌مذهب صفویه به رهبری شاه اسماعیل در سال ۱۵۰۲ میلادی، هم از منظر حاکمیت سیاسی و هم از بُعد مذهبی، خشم امپراتوری عثمانی را که مدعی خلافت بر تمامی جهان اسلام بود و ایران را رقیبی بس سهمگین می‌پنداشت، برانگیخت و دورانی طولانی از جنگ‌ها و رقابت‌های نظامی را بین دو امپراتوری به وجود آورد (منصور لاریجانی، ۱۳۸۷: ۱۷). این درگیری‌ها که از نبرد چالدران در سال ۹۲۰ قمری آغاز و تا دوره قاجار ادامه یافت، موجب نوسانات متعدد در مرزهای دو طرف

می‌شد (اکبری و یاری، ۱۳۹۴: ۷۷). در دوره‌های ضعف ایران، عثمانی بر مناطقی از قفقاز، آذربایجان و کردستان مسلط می‌شد و در دوره‌های قدرت ایران، کنترل مناطق بین‌النهرین (عراق امروزی) به دست ایرانیان می‌افتاد. مهم‌ترین عوامل تداوم این اختلافات شامل تضادهای ارضی بر سر مناطق استراتژیک، تقابل مذهبی بین شیعه و سنی، رفتار نامناسب با زائران ایرانی، تحریکات قدرت‌های اروپایی، بی‌ثباتی داخلی ایران و مشکلات ناشی از کوچ عشایر مرزی بود (بختیاری، ۱۳۸۳: ۲). این زمینه تاریخی و عوامل چندگانه، بستری را فراهم کرد که پس از تشکیل کشور عراق در قرن بیستم، اختلافات مرزی به میراثی پایدار در روابط دو کشور تبدیل شود.

۲-۳. معاهدات مرزی: از آماسیه تا ارزروم

از سده شانزدهم تا پیش از توافقنامه ۱۹۷۵، نزدیک به ۱۸ پیمان میان ایران و عثمانی منعقد شد که تعدد آنها خود گواه عمق اختلافات مرزی بود. با این حال، این پیمان‌ها به دلیل توسعه‌طلبی عثمانی و تقابل مذهبی، همواره در معرض نقض قرار می‌گرفتند. برجسته‌ترین این معاهدات شامل «عهدنامه آماسیه» (۱۵۵۵ میلادی) به عنوان اولین پیمان رسمی که قلمروهای دو امپراتوری را تقسیم کرد، «معاهده ۱۷۴۶» در دوره نادرشاه که مرزها را به طور دقیق تعریف نکرد، «پیمان ارزروم اول» (۱۸۲۳) که نتوانست اختلافات را رفع کند، و «پیمان ارزروم دوم» (۱۸۴۷) بود که برای نخستین بار با میانجی‌گری قدرت‌های خارجی، مرزهای خشکی و آبی را به طور مشخص تعریف نمود. این روند با پروتکل‌های ۱۹۱۱ و ۱۹۱۳ برای ترسیم نهایی مرزها ادامه یافت.

۳-۳. سرایت اختلافات به دولت عراق

با فروپاشی امپراتوری عثمانی و تأسیس کشور عراق در سال ۱۹۳۲، کلیه اختلافات مرزی تاریخی بین ایران و عثمانی به دولت جدید عراق منتقل شد. این منازعات حول محور مناطق مرزی حل‌نشده از معاهدات گذشته ادامه یافت (معروفی، ۱۳۹۰: ۶۴).

مهم‌ترین این معاهدات شامل عهدنامه آماسیه (۱۵۵۵) به عنوان اولین پیمان صلح رسمی که قلمروهای دو امپراتوری را تقسیم کرد. پایبندی طرفین به مفاد این عهدنامه موجب شد روابط دو کشور به مدت ۲۵ سال عاری از هرگونه درگیری نظامی باقی بماند (امیدی، ۱۳۶۸: ۷۷). عهدنامه زهاب (۱۶۳۹) میان شاه صفی و دولت عثمانی که به موجب آن عراق به عثمانی واگذار شد (لاریجانی، ۱۳۸۷: ۱۹). پیمان کردان (۱۷۴۶) که مرزها را تثبیت کرد، عهدنامه اول ارزروم (۱۸۲۳) که مفاد پیشین را تأیید نمود، و عهدنامه دوم ارزروم (۱۸۴۷) به عنوان جامع‌ترین توافقنامه بود که حاکمیت ایران بر خرمشهر و ساحل شرقی اروندرود را به رسمیت شناخت. بر اساس این معاهده، مرزهای خشکی و آبی دو کشور مشخص گردید و دولت ایران حق حاکمیت مطلق بر خرمشهر، جزیره خضر (آبادان) و ساحل شرقی شط‌العرب را به‌دست آورد. همچنین طرفین متعهد به رعایت حقوق زائران و بازرگانان و نیز تأسیس کنسولگری در قلمرو یکدیگر شدند. این عهدنامه جامع‌ترین توافقنامه میان ایران و عثمانی بود که به طور

دقیق مرزهای دو کشور را تعریف نمود. علاوه بر این، برای نخستین بار رژیم حقوقی اروندرود مورد بحث قرار گرفت که مبنای قراردادهای آتی بین ایران و عثمانی و سپس عراق گردید. این عهدنامه نه تنها مسائل مرزی پیشین را حل نمود، بلکه زمینه‌ساز اختلافات مرزی آتی بین ایران و عراق شد که تا به امروز نیز تداوم یافته است (جعفری ولدانی، ۱۳۷۶: ۲۸-۲۷؛ معروفی، ۱۳۹۰: ۶۵).

اگرچه این معاهدات متعدد نشان‌دهنده تلاش‌های پیگیر برای تعیین دقیق مرزها بود، اما هیچ‌یک نتوانست به طور کامل اختلافات مرزی را حل کند و همین امر موجب انتقال این مسائل به دوران معاصر و تبدیل شدن به چالشی پایدار در روابط ایران و عراق گردید.

۴. بسترهای تاریخی، سیاسی و حقوقی اختلافات ایران و عراق

ایران و عراق به عنوان دو کشور همجوار، علیرغم برخورداری از پیوندهای عمیق تمدنی، تاریخی و دینی، در طول حیات سیاسی خود شاهد چالش‌ها و تعارضات متعددی بوده‌اند. این اختلافات که عمدتاً ریشه در مسائل مرزی، چالش‌های سیاسی و مداخلات بازیگران فرامنطقه‌ای دارد، تأثیرات ماندگاری بر روابط دوجانبه و معادلات منطقه‌ای بر جای نهاده است.

در پی جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی، ترسیم مرزهای جدید در خاورمیانه تحت نظارت قدرت‌های استعماری، منجر به تشکیل عراق به عنوان کشوری مستقل گردید. در این میان، بریتانیا نقش محوری در تعیین حدود و ثغور عراق ایفا نمود و بسیاری از اختلافات مرزی میان ایران و عراق، زائیده مداخلات و ترسیم مرزهای مصنوعی توسط استعمارگران بود. خطوط مرزی تعریف‌شده، به ویژه در مناطق حساسی چون اروندرود، به کانون اصلی تنش بین دو کشور مبدل شد.

منازعات مرزی ایران و عراق عمدتاً در سه حوزه جغرافیایی متمرکز است: اروندرود، مناطق کوهستانی شمال و نواحی بیابانی غرب. در مورد اروندرود که از اهمیت راهبردی و اقتصادی برخوردار است، ایران و عراق رویکردهای متفاوتی نسبت به خطوط مرزی اتخاذ کرده بودند. پیمان ۱۹۷۵ الجزایر در جهت حل و فصل این اختلافات طراحی شد، اما با قدرت‌گیری رژیم بعث در عراق و اتخاذ رویکردی خصمانه نسبت به ایران، این توافقنامه نیز با چالش‌های جدی مواجه گردید.

با به قدرت رسیدن حزب بعث در عراق و به ویژه صدارت صدام‌حسین، روابط ایران و عراق وارد فاز جدید و بحرانی‌تری شد. صدام‌حسین با ادعای حاکمیت مطلق بر اروندرود و دامن زدن به تحریکات قومی و مذهبی در داخل ایران، بستر لازم برای بروز جنگی تمام‌عیار را فراهم آورد. جنگ هشت‌ساله ایران و عراق (۱۹۸۰-۱۹۸۸) به عنوان یکی از طولانی‌ترین و پرهزینه‌ترین نبردهای قرن بیستم، تأثیرات بسیار عمیقی بر هر دو کشور و کل منطقه بر جای نهاد.

۴-۱. نقش مناطق مرزی تعیین‌نشده در ایجاد اختلاف

یکی از مهمترین مسائل در عدم تعیین مرز مشترک میان ایران، عراق و کویت در محدوده دهانه اروندرود و امتداد آن به سمت خلیج فارس، به اختلافات سرزمینی و دریایی این سه کشور بازمی‌گردد. ادعاهای ارضی عراق بر خاک کویت از جمله عوامل محوری در عدم تعیین دقیق مرز بین این دو کشور محسوب می‌شود. همچنین، خط مبدأ مستقیم تعریف‌شده از سوی ایران و کویت به عنوان متغیر دیگری در این معادله نقش ایفا می‌کند. ایران خط مبدأ خود را به گونه‌ای ترسیم نموده که از غرب و جنوب غربی جزیره خارک عبور می‌کند و این تعریف مورد پذیرش سازمان ملل متحد قرار گرفته است (اخباری و نامی، ۱۳۸۹: ۱۸۵).

در مقابل، کویت خط مبدأ دریای سرزمینی خود را بر مبنای موقعیت جغرافیایی جزیره فیلکه که در فاصله پانزده مایلی از سواحل اصلی این کشور واقع شده، تعیین نموده است. این کشور اعتقاد دارد که خط مبدأ می‌بایست از سواحل شرقی این جزیره گذر کند. در این میان، هر دو کشور جزیره تحت حاکمیت خود را در جلوخط و جزیره طرف مقابل را در پشت خط مبدأ قرار می‌دهند.

به طور کلی، موقعیت جزایر ایران و کویت (خارک و فیلکه)، تفاوت‌های دیدگاه در مورد شیوه تعیین خط مبدأ در این جزایر، ادعاهای ارضی عراق نسبت به کویت، اعتراض عراق به نقض حقوق بهره‌برداری از فلات قاره، و عدم حل و فصل اختلافات ایران و عراق بر سر حاکمیت اروندرود، از جمله دلایل اصلی عدم دستیابی به توافق نهایی درباره مرزهای دریایی میان این سه کشور به شمار می‌روند (اخباری و نامی، ۱۳۸۹: ۱۸۶).

۴-۲. موضوع کردها و کردستان

درگیری‌های خشونت‌بار بین کردها و اعراب همواره از ویژگی‌های شاخص نظام سیاسی عراق از بدو استقلال این کشور بوده است. کردها در طول تاریخ سیاسی عراق، یا در حال نبرد نظامی بوده‌اند و یا در حال مذاکره با حکومت مرکزی برای دستیابی به خودمختاری. تشکیل دولت عراق در عمل به معنای نادیده گرفتن آرمان کردها برای ایجاد کشوری مستقل تفسیر شد و از همین رو، ناسیونالیسم کردی و ملی‌گرایی عربی از ابتدا در تقابلی آشتی‌ناپذیر قرار گرفتند (جعفری، ۱۳۹۳: ۴۴).

در سال‌های منتهی به امضای پیمان ۱۹۷۵، ناآرامی‌های کردهای شمال عراق از اصلی‌ترین دغدغه‌های داخلی دولت این کشور محسوب می‌شد. بر پایه آمار رسمی سال ۱۹۷۷، جمعیت کردهای عراق حدود یک میلیون و ششصد هزار نفر بود، در حالی که مطابق سرشماری سال ۲۰۲۴، این رقم به حدود ۶ تا ۶.۵ میلیون نفر افزایش یافته که نشان‌دهنده رشد قابل توجه این جمعیت در طول دهه‌ها است. در این میان، کردهای بارزانی به رهبری ملا مصطفی بارزانی، اصلی‌ترین مخالفان دولت مرکزی به حساب می‌آمدند. این گروه از سال ۱۹۶۹، یعنی یک سال پس از به قدرت رسیدن حزب بعث در عراق، وارد جنگ تمام‌عیار با دولت شدند و به مدت یک دهه با عملیات منظم و

چریکی، ارتش عراق را به چالش کشیدند. در این برهه، بارزانی‌ها با تسلط بر شمال عراق عملاً اداره منطقه را در دست داشتند و کلیه تلاش‌های ارتش عراق برای بازپس‌گیری این مناطق را خنثی می‌کردند.

محمدرضا شاه پهلوی که عراق را «اصلی‌ترین دشمن» ایران قلمداد می‌کرد، از اختلافات بین بارزانی‌ها و دولت عراق بهره‌برداری نمود. وی با همکاری سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا)، کمک‌های نظامی و مالی قابل‌ملاحظه‌ای در اختیار بارزانی‌ها قرار داد. شاه حتی دستور داد مجروحان کرد در بیمارستان‌های صحرایی ارتش ایران مداوا شوند. این حمایت‌ها منجر به تلفات سنگین ارتش عراق گردید. صدام‌حسین در اعترافی بعدی عنوان کرد که «تنها سه بمب سنگین برای نیروی هوایی عراق باقی مانده بود.» دولت عراق به این جمع‌بندی رسید که تا زمانی که ایران و آمریکا از کردهای شمال عراق پشتیبانی می‌کنند، امکان اعمال حاکمیت کامل بر این منطقه وجود ندارد. از این رو، بغداد در پی راه‌حلی برای رفع اختلافات با ایران برآمد (بویه، ۱۳۹۰).

با انعقاد پیمان ۱۹۷۵ بین ایران و عراق، پشتیبانی ایران و سیا از کردهای عراق متوقف شد. کردها که در مقابل رژیم عراق تنها مانده بودند، هدف حملات هوایی و زمینی گسترده ارتش عراق قرار گرفتند. در چنین شرایطی، آنان با دو گزینه روبه‌رو بودند: تسلیم در برابر دولت عراق و تحویل سلاح‌ها، یا فرار به سمت مرزهای ایران. رهبری کردها در نهایت فرمان توقف مقاومت را صادر کرد. برخی از کردها مقاومت را متوقف نمودند، اما روزنامه ملیت ترکیه گزارش داد که ۶۵۰ نفر از پیشمرگان کرد ترجیح دادند به جای تسلیم، دست به خودکشی بزنند.

فشارهای سرکوبگرانه حکومت عراق و یأس ناشی از شکست‌ها، موجب مهاجرت گسترده کردها به ایران گردید. دولت ایران نیز مرزهای خود را به روی آنان گشود و اعلام کرد این مرزها تا ۱۲ فروردین ۱۳۵۴ برای ورود مهاجران عراقی باز خواهد بود. در این بین، اسدالله علم از شاه درخصوص سرنوشت وعده خودمختاری کردهای عراق پرسش کرد. شاه در پاسخ گفت: هیچ! آنان خود نیز می‌دانند اگر ما نبودیم، قادر به مقاومت در برابر ارتش عراق نبودند؛ بنابراین نمی‌توانند اعتراضی داشته باشند.

بعد از توافق ایران و عراق در قالب پیمان ۱۹۷۵، دولت عراق به طور رسمی خروج شهروندان از کشور را ممنوع اعلام و مهلت یک‌ماهه‌ای برای بازگشت پناهندگان به ایران تعیین نمود. همزمان، دولت ایران نیز اعلام کرد که دیگر پذیرای پناهندگان جدید نخواهد بود. این تحولات منجر به سفر رئیس جمعیت هلال‌احمر عراق به تهران و تشدید روند بازگشت پناهندگان کرد به عراق گردید. کردها که پیش از این به عنوان اهرمی برای اعمال فشار در روابط ایران و عراق استفاده می‌شدند، پس از امضای پیمان ۱۹۷۵، به شدت از سوی دولت عراق سرکوب شدند. دولت عراق با سرکوب این قیام‌ها و ناآرامی‌های قومی توانست اقتدار خود را تثبیت نموده و به سایر چالش‌های داخلی بپردازد (فولادی، ۱۳۹۱: ۷۰).

۳-۴. فعالیت تجاری - اقتصادی ایران در بین‌النهرین

ایران و اتباع آن در عرصه اقتصادی بین‌النهرین (عراق کنونی) از جایگاهی برجسته برخوردار بودند. از جمله محورهای اصلی این تأثیرگذاری می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

- ۱- عواید گمرکی کالاهای صادراتی به بین‌النهرین
 - ۲- تردد زائران ایرانی و کالاهای همراه ایشان
 - ۳- درآمدهای ناشی از فعالیت‌های اقتصادی اتباع ایرانی مقیم و مالیات پرداختی آنان.
 - ۴- عواید حاصل از مسافرانی که از بین‌النهرین به مقاصد دیگر عبور می‌کردند.
 - ۵- منافع اقتصادی ناشی از عبور زائران حج از مسیر بین‌النهرین.
 - ۶- سودآوری ناشی از واردات قالی‌های نفیس به بین‌النهرین و صادرات صابون کم‌ارزش به ایران.
 - ۷- درآمدهای قضایی از جریمه‌های اتباع ایرانی در بین‌النهرین.
 - ۸- منابع مالی حاصل از قاچاق ارز، طلا و نقره.
 - ۹- وجوه مربوط به روشنایی و نگهداری اماکن متبرکه.
 - ۱۰- کمک‌های ویژه برای مصارف عمومی و امور خیریه در بین‌النهرین.
- این موارد گویای اهمیت چشمگیر اقتصادی ایران در بین‌النهرین است. به عنوان نمونه، سالانه دست‌کم ده هزار زائر ایرانی به عتبات عالیات مشرف می‌شدند. حجم درآمدهای ناشی از این امر به تنهایی شاخص مناسبی برای سنجش انتقال سرمایه و دارایی از ایران به اقتصاد بین‌النهرین محسوب می‌شد (بیگلری و عراقی، ۱۳۹۳).

۴-۴. تنش‌های مرزی ایران و عراق بر سر اروندرود

رودخانه اروندرود که از تلاقی دو رود دجله و فرات در ناحیه‌ای موسوم به «القرنه» تشکیل می‌گردد، پس از گذر از بصره و ورود به منطقه نهر خین، به مرز مشترک ایران و عراق می‌رسد. این آبراه که درازای آن به ۱۷۵ کیلومتر و پهنای آن بین ۱۲۰ تا ۵۰۰ متر می‌رسد، به عنوان مرز آبی مشترک دو کشور در طول ۸۱ کیلومتر عمل می‌نماید. اروندرود به دلیل عمق مناسب و تأثیرپذیری از جزر و مد خلیج فارس، برای کشتیرانی شرایط ایده‌آلی دارا می‌باشد (باقری و عسگری، ۱۳۸۸: ۷۲).

با توجه به قابلیت‌های کشتیرانی و دسترسی مستقیم ایران و عراق به آب‌های آزاد از این مسیر، اروندرود مطابق با ماده ۳۳ معاهده ورسای، یک رودخانه بین‌المللی طبقه‌بندی می‌شود. منابع اصلی تغذیه این رودخانه شامل آب‌های دجله و فرات با سرچشمه ترکیه‌ای و رودخانه‌های ایرانی نظیر کارون، کرخه و زاب می‌باشد. در این میان، رود کارون به عنوان بزرگ‌ترین رود ایران، حدود ۶۷ درصد از آب اروندرود را تأمین می‌کند و از این حیث با دجله و فرات قابل مقایسه است.

اروند نقش‌های اقتصادی، ژئوپلیتیکی و زیست‌محیطی متعددی برای دو کشور ایفا می‌نماید:

۱- **تأثیر جزر و مد:** اثرات جزر و مد خلیج فارس تا مناطق شمالی مانند آبادان در اروند محسوس است و رسوب‌گذاری کمتر آن در مقایسه با سایر آبراهه‌ها، موجب کاهش هزینه‌های کشتیرانی و افزایش جذابیت اقتصادی آن شده است.

۲- **نفوذ در عمق قلمرو دو کشور:** این رودخانه امکان جابه‌جایی کالا با هزینه‌های کمتر را فراهم ساخته و از پتانسیل توسعه بالایی برخوردار است.

۳- **اهمیت راهبردی برای عراق:** اروند یکی از دو مسیر اصلی دسترسی عراق به آب‌های آزاد محسوب می‌شود. محدودیت‌های موجود در خور عبدالله بر اهمیت راهبردی این رودخانه برای عراق افزوده است.

۴- **منبع آبی:** آب اروند منبعی ارزشمند برای فعالیت‌های کشاورزی و باغداری در مناطق پیرامونی به شمار می‌رود.

۵- **کارکردهای زیست‌محیطی:** اروند زیستگاه مهمی برای گونه‌های آبی به ویژه میگو و ماهی‌ها بوده و نقشی کلیدی در حفظ تنوع زیستی خلیج فارس ایفا می‌کند.

۶- **اهمیت نظامی:** این رودخانه از منظر نظامی به عنوان مانعی استراتژیک عمل نموده و در عین حال پتانسیل استفاده برای عبور نیروهای نظامی را دارا می‌باشد.

۷- **گردشگری:** اروند با اجرای طرح‌های توسعه‌ای می‌تواند به جاذبه‌ای مهم در حوزه گردشگری تبدیل گردد.

پروتکل ۱۹۱۳ قسطنطنیه (استانبول) از اسناد محوری در تعیین مرزهای ایران و عثمانی (و متعاقباً عراق) به شمار می‌رود. این سند در چارچوب کوشش‌های بین‌المللی برای تعیین حدود مرزی دو کشور تنظیم گردید و کمیسیون تعیین حدود در سال ۱۹۱۴ مأمور اجرایی کردن آن شد. این پروتکل تحت نفوذ دو قدرت استعماری آن عصر، یعنی بریتانیا و روسیه، به ایران تحمیل گردید و بر اساس آن، اروند و جزایر آن تحت حاکمیت عثمانی قرار گرفت. این مسئله از بدو امر با اعتراض ایران مواجه گردید و با تشکیل کشور عراق، ایران همواره خواستار بازبینی این توافق و به رسمیت شناخته شدن حقوق خود بر اروند و تعیین خط تالوگ به عنوان مرز بود. با این حال، این پروتکل در دهه‌های بعد کماکان منشأ اختلافات مرزی بین ایران و عراق باقی ماند و در معاهدات بعدی همچون معاهده ۱۹۳۷ و توافق ۱۹۷۵ الجزایر مورد تجدید نظر قرار گرفت. پروتکل ۱۹۱۳ از اسناد بنیادین در منازعات مرزی دو کشور بوده و مفاد آن بارها مورد تفسیرهای متفاوت واقع شده است. پذیرش پروتکل ۱۹۱۳ و صورتجلسات کمیسیون تعیین حدود ۱۹۱۴ که حقوق مساوی برای دو کشور قائل می‌شد، برای عراق با چالش‌های عمده‌ای همراه بود؛ چرا که عراق اروند را تنها مسیر آبی مهم خود برای دستیابی به خلیج فارس می‌پنداشت و محرومیت از بهره‌برداری انحصاری از این رودخانه برای این کشور غیرقابل پذیرش بود (علیزاده، ۱۳۹۱: ۲۶).

علیرغم این اختلافات، اروند می‌تواند به عرصه‌ای برای همکاری‌های منطقه‌ای بین ایران، عراق و حتی ترکیه تبدیل گردد. سیاست‌های ترکیه در زمینه مهار آب و احداث سدهای متعدد، چالشی مشترک برای کشورهای پایبندست از جمله ایران و عراق ایجاد نموده و می‌تواند بستر ساز رویکردهای مشترک در مدیریت منابع آبی باشد (محسنی و رحیمی‌پور، ۱۳۹۱: ۱۶۵-۱۶۶).

این دیدگاه، آینده‌ای را نوید می‌دهد که در آن اروند به جای عرصه‌ای برای مناقشه و کشمکش، به کانونی برای تعامل و همکاری متقابل تبدیل گردد.

۴-۵. اتباع ایرانی و منازعات مرزی در روابط ایران و عراق

در برهه‌ای که عراق درصدد کسب عضویت در جامعه ملل و رهایی از قیومیت بریتانیا بود، موضوع اتباع ایرانی و وضعیت شیعیان عراق به یکی از محوری‌ترین مباحث در روابط دوجانبه بدل گردید. حل این مسئله برای عراق به منزله جلب حمایت‌های بیشتر بریتانیا در مسیر الحاق به جامعه ملل محسوب می‌شد (غضنفری، ۱۳۹۲: ۱۳۹).

با این وجود، مسائل مرتبط با اتباع ایرانی، به ویژه ادعاهای برخی ایرانیان دارای تابعیت مضاعف یا مهاجران ایرانی مقیم آمریکا، به چالشی پیچیده مبدل گردید. از دیدگاه ایران، این ادعاها عمدتاً غیرموجه بوده و با هدف تحت فشار قرار دادن دولت ایران مطرح می‌شدند. در نتیجه، برخی مخالفان نظام که به ادعای ایران، اموال عمومی را تاراج نموده بودند، از طریق این دعاوی موفق به دریافت غرامت شدند؛ امری که از سوی ایران به عنوان اعطای امتیازی ناعادلانه به مخالفان انقلاب اسلامی قلمداد می‌گردید.

۵. پیامدهای ژئوپلیتیکی قرارداد الجزایر و تحولات پس از آن

پیمان ۱۹۷۵ الجزایر نقشی محوری در دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی روابط ایران و عراق ایفا نموده و تأثیرات ماندگاری بر سرنوشت سیاسی کردهای عراق برجای نهاد. پیش از انعقاد این توافقنامه، ایران به مثابه اهرم فشاری در مقابل رژیم بعث عراق، از نهضت‌های کردی، به ویژه جنبش ایلول، پشتیبانی می‌نمود. با امضای قرارداد، پشتیبانی ایران از کردها متوقف گردید که این امر به فروپاشی مقاومت کردی، کوچ اجباری گسترده جامعه کرد و تضعیف احزاب کرد در عراق انجامید. در مقابل، رژیم بعثی، سیاست‌های عرب‌سازی را در نواحی کردنشین تشدید و سرکوب سیستماتیک کردها را در دستور کار قرار داد (Ahmadvand, et al., ۲۰۲۳).

در پی امضای عهدنامه ۱۹۷۵، مناسبات ایران و عراق به نحو محسوسی بهبود یافت و دو کشور تلاش‌های گسترده‌ای برای تحکیم روابط دوجانبه به عمل آوردند. هویدا، نخست‌وزیر ایران، در فروردین ۱۳۵۴ دیدار رسمی از عراق انجام داد و سال ۱۳۵۴ را «سال بروز تحولات مثبت در روابط دو کشور» و «نقطه عطفی» در تاریخ مناسبات ایران و عراق خواند. در چارچوب اجرای مفاد پروتکل تهران، دومین نشست وزرای خارجه ایران، عراق و الجزایر از ۳۰ فروردین تا اول اردیبهشت ۱۳۵۴ در بغداد برگزار گردید که در آن دستاوردهای اقدامات کمیته‌های اجرایی

پروتکل مورد ارزیابی قرار گرفت. حدود دو هفته بعد، صدام حسین، نائب رئیس شورای فرماندهی انقلاب عراق، به دعوت هویدا به ایران آمد و در ملاقات با محمدرضا شاه پهلوی، به گفتگو درباره مسائل دوجانبه و موضوعات مورد علاقه طرفین پرداخت.

سومین اجلاس وزرای خارجه سه کشور در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۴ در الجزایر تشکیل شد تا نتایج فعالیت کمیته‌های سه‌گانه را بررسی نماید. در روزهای ۲۲ و ۲۳ خرداد ۱۳۵۴ نیز وزرای خارجه ایران، عراق و الجزایر در بغداد گرد هم آمده و عهدنامه مرزی، پروتکل‌های همجواری مسالمت‌آمیز و مسائل مربوط به نشانه‌گذاری مرز خشکی، تعیین مرز آبی و استقرار امنیت مرزی را امضا کردند. در مرداد ۱۳۵۴، جمشید آموزگار، وزیر کشور ایران، به دعوت همتای عراقی خود به مدت دو روز به عراق سفر نمود. در ژانویه ۱۹۷۷، سعدون حمادی، وزیر امور خارجه عراق، نیز به ایران سفر کرده و با مقامات ارشد ایرانی دیدار و مذاکره نمود. یکی از محورهای اصلی مذاکرات، تسهیلات لازم برای سفر زوار ایرانی به عراق بود. علاوه بر این، در جریان این سفر، گفتگوهایی در حوزه‌های تجاری، فرهنگی، آموزشی و ترابری بین دو کشور صورت پذیرفت.

سال ۱۳۵۵ به عنوان «دوره اجرایی» روابط میان ایران و عراق شناخته می‌شود، چرا که در این سال، مفاد عهدنامه و موافقت‌نامه‌های منعقد شده به مراحل اجرایی رسیده و روابط دو کشور وارد فاز نوینی گردید. در این سال، موافقت‌نامه تنظیم سفر اتباع ایران و عراق برای زیارت اماکن مقدسه بر اساس ماده ۱۱ آن از تاریخ ۵ فروردین برای دو دولت لازم‌الاجرا شد. همچنین اسناد عهدنامه مرزی، همجواری مسالمت‌آمیز و پروتکل‌های الحاقی آن در تاریخ ۴ تیر ۱۳۵۵ در تهران میان طرفین مبادله شد و مقرر شد کمیسیونی مشترک شامل کارشناسان ایرانی و عراقی، طی مهلت شش‌ماهه از تاریخ ۴ تیر، امور مرتبط با تحویل و انتقال املاک، ساختمان‌ها، اراضی، تأسیسات عمومی و خصوصی که پس از نشانه‌گذاری مجدد مرزها دچار تغییر وضعیت شده بودند را انجام دهند.

در دی ۱۳۵۵، در جریان سفر رسمی سعدون حمادی به تهران، طرفین با صدور بیانیه‌ای مشترک بر عزم خود برای اجرای کامل تعهدات تأکید نمودند. آنان با ابراز خرسندی از اینکه «در محیطی سرشار از صمیمیت و دوستی پیرامون مناسبات حسنه دو کشور و طرق توسعه بیشتر آن» به گفتگو پرداخته‌اند، تصریح کردند که در زمینه روابط دوجانبه، بر تصمیم خود برای تداوم اجرای کامل توافق الجزایر و پروتکل تهران پایفشاری می‌کنند (مهدوی، ۱۳۷۴: ۴۳۵). در این برهه، ایران و عراق در اوپک نیز همکاری نزدیکی داشتند.

سال ۱۳۵۶ نیز دورانی موفقیت‌آمیز در زمینه هماهنگی و همکاری‌های مربوط به اجرای عهدنامه الجزایر به شمار می‌رود. در فروردین، هیئتی ایرانی به سرپرستی نصیر عصار عازم بغداد گردید و در آذرماه همان سال، معاون رئیس‌جمهور عراق به تهران سفر نمود. در این تبادل هیئت‌ها، مسائل مربوط به تشکیل و آغاز به کار کمیسیون‌های مختلط «تحویل و تحول» و «هماهنگی وظایف مرزی» با توافق طرفین به نتیجه رسید. در همین سال، ایران در یادداشتی با «افزودن معبرهای نفوذی» جدید به معبرهای نفوذی واقع در ناحیه مرزی شمالی، از منطقه التقای

مرزهای ایران، عراق و ترکیه تا خانقین و قصرشیرین، به ضمیمه پروتکل امنیت مرزی مورخ ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ موافقت نمود. بدین ترتیب، سال ۱۳۵۶ با موفقیت به پایان رسید.

۶. دلایل نقض پیمان الجزایر از سوی عراق

پس از امضای عهدنامه ۱۹۷۵ الجزایر، عراق هیچ‌گاه عزم جدی برای اجرای کامل مفاد آن نداشت و به منظور تدارک مقدمات تجاوز، از انتقال مناطق مرزی که مطابق معاهده می‌بایست صورت پذیرد، سرباز زد. مناطقی نظیر خان لیلی، میمک و قصر شیرین از جمله قلمروهایی بودند که بر اساس مفاد پیمان می‌بایست به ایران مسترد می‌شدند. در نتیجه، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، مقامات عراقی که به گمان خویش پیمان مرزی ۱۹۷۵ را در شرایط نامساعدی پذیرفته بودند، در صدد فسخ این قرارداد برآمدند. صدام‌حسین در این خصوص ادعا می‌کند که علت قبول معاهده الجزایر، اوضاع استثنایی حاکم بر عراق در آن مقطع بوده است. وی اظهار می‌دارد: «کمبود تسلیحات و مهمات ارتش عراق به دلیل درگیری‌های شدید در کردستان به اوج خود رسیده بود و تجهیزات و سلاح‌های حیاتی ما تقریباً به پایان رسیده بود». در همین راستا، دولت عراق در انتظار فرصتی مناسب برای الغای این پیمان بود (درویشی، ۱۳۸۷).

صدام‌حسین همچنین در نطق خود در کنفرانس طائف در ۱۶ بهمن ۱۳۵۹ اعلام نمود: «پیمان الجزایر در شرایطی که اشاره کردم به ما تحمیل گردید؛ اما اگر حکمرانان جدید ایران به این پیمان پایبند می‌ماندند، ما نیز آن را حفظ می‌کردیم، نه بدان سبب که به صحت آن معتقد بودیم، بلکه به این دلیل که آن را امضا نموده بودیم». اگرچه عراقی‌ها متعاقباً کوشیدند تا توجیهات حقوقی و جغرافیایی برای فسخ معاهده ارائه دهند، اما برای همگان آشکار بود که تحولات سیاسی و نظامی در ایران پس از انقلاب، محرک عراق برای اتخاذ چنین تصمیمی شده بود. در سال‌های نخست پس از انقلاب، ساختار ارتش ایران دچار اختلال گردیده بود و نهادهای مردمی همچون بسیج و سپاه نیز هنوز از آموزش‌های لازم و تجربه رزمی کافی بی‌بهره بودند. این شرایط موجب شد رژیم بعث عراق به این باور رسد که مناسب‌ترین فرصت برای توسعه‌طلبی سرزمینی در چارچوب ادعاهای حقوقی و تاریخی فراهم آمده است. در چنین وضعیتی، صدام‌حسین با اعلام بطلان عهدنامه مرزی ۱۹۷۵ و نقض منشور سازمان ملل متحد، یورش همه‌جانبه به ایران را کلید زد. وی در برابر دیدگان خبرنگاران در مجلس ملی عراق، معاهده ۱۹۷۵ را پاره نمود و پنج روز بعد با عملیات نظامی موسوم به «یوم الرعد»، طولانی‌ترین نبرد قرن بیستم را علیه ایران آغاز کرد.

دلایل عراق برای فسخ پیمان ۱۹۷۵ الجزایر به شرح ذیل می‌باشد (نیکروش، ۱۴۰۱: ۳۴).

۱- جلوگیری از گسترش انقلاب اسلامی

۲- تحمیل شده بودن قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر به دولت عراق

۳- تقسیم‌بندی شط‌العرب به سود ایران

۴- ممانعت معاهده از حمایت از حقوق اقوام عرب ساکن ایران

۵- عدم باور دولت عراق به قرارداد

۶- ادعای نقض پیمان ۱۹۷۵ توسط ایران

۷- نقض معاهده همکاری امنیتی و یاری به کردهای عراق

۸- دفاع مشروع

۹- ادعای عربی بودن اروندرود

صدام حسین در سال ۱۳۵۹، مدعی شد که «توافقتنامه مرزی یا تحدید حدود در آبهای شطالعرب به نفع ایرانیان تنظیم شده است». در اواخر فروردین ۱۳۵۹، طی مصاحبه‌ای که از طریق رسانه‌ها انتشار یافت، وی سه شرط برای رفع خصومت با ایران اعلام نمود:

۱- تخلیه بی‌قید و شرط ایران از جزایر تنب‌بزرگ، تنب‌کوچک و ابوموسی

۲- بازگرداندن شطالعرب به وضعیت پیش از ۱۹۷۵

۳- به رسمیت شناختن عربی بودن خوزستان

صدام حسین همچنین بر مسئله الحاق استان خوزستان و عربی بودن سه جزیره ایرانی تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی تأکید داشت. در اوایل ۱۳۵۹، در شمال عراق، وی طی سخنانی تند علیه مقامات جمهوری اسلامی ایران اعلام کرد: «عراق آماده است با تمام قوا به حل اختلافات خود با ایران بپردازد». در اجلاس فوق‌العاده مجلس ملی عراق در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۶ شهریور ۱۳۵۹)، وی ضمن اعلام الغای یک‌جانبه عهدنامه ۱۹۷۵ الجزایر گفت: «فسخ این عهدنامه، مصب شطالعرب را به وضعیت حقوقی پیش از ۶ مارس ۱۹۷۵ بازمی‌گرداند و بدین ترتیب رودخانه مذکور همان‌گونه که در طول تاریخ بوده، به عراق و اعراب تعلق خواهد گرفت».

۷. تحلیل ساختاری پیمان ۱۹۷۵ الجزایر

۷-۱. تعیین مرزهای سرزمینی

ماده نخست عهدنامه ۱۹۷۵ الجزایر، خطوط مرزی خشکی دو کشور را که مطابق پروتکل مربوط به نشانه‌گذاری مجدد حدود سرزمینی ایران و عراق تعیین شده بود، مورد تأیید قرار می‌دهد. بر پایه این پروتکل، عملیات نشانه‌گذاری مجدد مرزهای زمینی توسط کمیته مشترک ایران، عراق و الجزایر و با استناد به پروتکل قسطنطنیه ۱۹۱۳ و صورتجلسات کمیسیون تعیین مرز ترکیه و ایران در ۱۹۱۴ به انجام رسید. به منظور تعیین دقیق مرز و استقرار نشانه‌های مرزی، گروه‌های فنی متشکل از متخصصان دو کشور تحت نظارت و با مشارکت نمایندگان الجزایر به مناطق مرزی اروندرود و نواحی خشکی اعزام گردیدند. این کمیته‌ها به صورت عملی خط تالوگ را در اروندرود

مشخص نموده و مرزهای زمینی را تعریف کردند، نشانه‌های مرزی را نصب نمودند و مقدمات لازم برای تثبیت نهایی حدود دو کشور را فراهم آوردند.

دولت ایران موافقت نمود که نصب علائم مرزی توسط طرف عراقی صورت پذیرد، و چنانچه در مورد موقعیت نصب برخی از این علائم میان کارشناسان دو کشور اختلاف نظر پدید آید، محل استقرار آن‌ها توسط داور الجزایری تعیین شده و سپس نشانه‌های مربوطه توسط نیروهای مسلح عراق نصب گردد. شایان ذکر است که کمیسیون تعیین مرز دو کشور در سال ۱۹۱۴ موفق شده بود دو سوم مرز زمینی ایران و عراق را نشانه‌گذاری نماید، اما به دلیل وقوع جنگ جهانی اول، فرآیند نشانه‌گذاری بخش باقیمانده متوقف ماند. این کمیسیون یک روز پیش از آغاز جنگ جهانی اول فعالیت خود را خاتمه داد. بدین ترتیب، مرزهای دو کشور در این بخش تا سال ۱۹۷۵ که نشانه‌گذاری انجام گرفت، نامشخص باقی مانده بود. برخی از علائم مرزی سال ۱۹۱۴ نیز در فاصله سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۷۵ به دلیل عدم بازسازی از بین رفته بودند، که این امر موجب دشواری در تشخیص مرز در این نقاط برای دو کشور گردیده بود. به همین علت، این بخش از مرز می‌بایست مجدداً نشانه‌گذاری می‌گردید. مطابق ماده ۵ پروتکل مربوط به نشانه‌گذاری مجدد مرز زمینی، دو کشور توافق نمودند که همه‌ساله در ماه سپتامبر کمیسیون مشترکی متشکل از نمایندگان دو دولت به منظور بازرسی از علائم مرزی و اطمینان از وضعیت آن‌ها تشکیل گردد. این کمیسیون همچنین مجاز بود تصمیم به احداث علائم جدیدی با مشخصات مشابه علائم پیشین بگیرد یا نشانه‌های جابجا شده را در موقعیت اصلی خود نصب نماید، یا نسبت به بازسازی علائم آسیب‌دیده و از میان رفته اقدام کند، با این شرط که این تغییرات تأثیری بر مسیر خط مرزی نداشته باشد.

در نتیجه، نشانه‌گذاری مرز زمینی دو کشور منجر به تغییر مالکیت برخی املاک، اراضی، ساختمان‌ها و تأسیسات عمومی و خصوصی گردید. لازم به توضیح است که بخش عمده منطقه مرزی که نشانه‌گذاری گردید، متشکل از تپه‌ها و اراضی پست بی‌ارزش بود و بنابراین اموال و ساختمان‌هایی که می‌بایست انتقال می‌یافتند، از ارزش اقتصادی بالایی برخوردار نبودند. به هر روی، بر اساس توافقی که در ژوئن ۱۹۷۶ بین وزرای امور خارجه دو کشور حاصل آمد، مقرر گردید برای نقل و انتقال اموال غیرمنقول، کمیسیون مشترکی متشکل از کارشناسان دو کشور تشکیل شود. در مذاکراتی که در دسامبر ۱۹۷۷ و در جریان دیدار هیئت عراقی از تهران انجام پذیرفت، توافق شد که کمیسیون مذکور فعالیت خود را در مه ۱۹۷۸ در تهران آغاز نماید (روشن‌علی و متقی، ۱۳۸۹).

۷-۲. تعریف مرزهای رودخانه‌ای

بر اساس ماده ۲ عهدنامه ۱۹۷۵ و پروتکل مربوط به تعیین مرز رودخانه‌ای میان ایران و عراق، حد فاصل دو کشور در اروندرود از محل تلاقی نهر «خین» تا دریا بر مبنای خط تالوگ مشخص گردید. همچنین در صورت بروز تغییرات ناشی از عوامل طبیعی در مسیر اصلی کشتیرانی، مرز کماکان خط تالوگ محسوب می‌گردد. قابل توجه است

که اروندرود سالانه در برخی موارد تا ده کیلومتر در بستر خود پیشروی نموده و بدین ترتیب مسیر آن همواره در حال دگرگونی است. با این وجود، عهدنامه ۱۹۷۵ با تعیین خط تالوگ به عنوان مرز مشترک آبی دو کشور، به یکی از منازعات دیرپای میان ایران و عراق خاتمه بخشید. دولت ایران همواره خواستار آن بود که مرز دو کشور در اروندرود مطابق اصول و موازین حقوق بین‌الملل تعیین گردد. در گذشته، بر پایه این موازین، مرزهای دو کشور در رودخانه‌های مرزی بر اساس خط منصف تعیین می‌شد. گروسیوس، که به عنوان پدر حقوق بین‌الملل شناخته می‌شود، در این زمینه اظهار داشته است: «خط میانه رودخانه حاکم بر کشورهای همجوار است». با این حال، از آنجا که خط منصف موجب می‌گردید که منطقه قابل کشتیرانی تحت حاکمیت انحصاری یک کشور قرار گیرد و این امر موجب بی‌عدالتی می‌گردید، خط تالوگ جایگزین آن شد.

واژه تالوگ که از زبان آلمانی به مفهوم دره اقتباس شده، در اصطلاح به عمیق‌ترین نقطه و یا قابل کشتیرانی‌ترین بخش رودخانه اطلاق می‌گردد که به عنوان مرز دو کشور تعیین می‌شود. اصل تالوگ در اواخر سده هجدهم وارد حقوق بین‌الملل گردید و نخستین بار در کنگره رایشتاد در سال ۱۷۹۷ و عهدنامه «لونویی» ۱۸۰۱ به کار گرفته شد. این اصل همچنین در قراردادهای صلح ۱۸۵۹، ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ که برخی از مقررات حقوق بین‌الملل را تدوین نموده‌اند، مورد پذیرش واقع شده است. افزون بر مقررات حقوق بین‌الملل، اصل عدالت و انصاف نیز حکم می‌نمود که ایران و عراق در اروندرود از حقوق مساوی بهره‌مند باشند، چرا که نیمی از آب اروندرود از رودخانه‌های ایران سرچشمه می‌گیرد. در این میان، رود کارون، که مهم‌ترین رود ایران از حیث حجم آب به شمار می‌رود، به اروندرود می‌ریزد و با رودهای دجله و فرات قابل مقایسه است. همچنین، بخش عمده کشتیرانی در اروندرود پیش از جنگ تحمیلی به دو بندر مهم ایران، آبادان و خرمشهر، تعلق داشت به گونه‌ای که بیش از ۷۵ درصد از درآمدهای کشتیرانی در اروندرود از ایران تأمین می‌گردید. با این حال، دولت عراق تا سال ۱۹۷۵ حاضر به پذیرش این اصول نگردیده بود و به عهدنامه ۱۹۳۷ استناد می‌کرد. این عهدنامه که ناقض موازین حقوق بین‌الملل محسوب می‌شد، مرز دو کشور در اروندرود را به استثنای محدوده مقابل بنادر آبادان و خرمشهر، در ساحل ایرانی اروندرود تعیین کرده بود. اما دولت ایران از سال ۱۹۶۹ عملاً بر مبنای خط تالوگ عمل می‌نمود و عهدنامه ۱۹۷۵ تنها بر وضعیت موجود مهر تأیید نهاد.

۸. یافته‌های پژوهش

- پیمان‌های مرزی: راه‌حل مناقشه یا زمینه‌ساز درگیری؟

یکی از عمده‌ترین چالش‌های پیش روی سیاست خارجی ایران و عراق، وجود معاهدات مرزی متعددی است که نه تنها به تثبیت روابط نینجامیدند، بلکه در مواردی خود به عاملی برای تشدید تنش‌ها تبدیل شدند. پیمان ۱۹۷۵ الجزایر در ظاهر توافقی برای خاتمه بخشیدن به اختلافات مرزی دو کشور بود، اما در عمل، شالوده یک رویارویی

تمام‌عیار را پی‌ریزی نمود. آیا این پیمان به راستی سندی صلح‌آمیز بود، یا بمبی ساعتی که نهایتاً در سال ۱۹۸۰ منفجر گردید؟

– اصل تالوگ: توافقی تحمیلی بر عراق

یکی از محوری‌ترین بندهای پیمان ۱۹۷۵، پذیرش اصل تالوگ به عنوان مبنای تعیین حدود آبی در اروندرود بود. پیش از این، عراق بر اساس پروتکل ۱۹۱۳ قسطنطنیه و معاهده ۱۹۳۷، کنترل یک‌جانبه اروندرود را در دست داشت. اما ایران با استفاده از موقعیت برتر خود در دهه ۱۹۷۰ میلادی، عراق را وادار به پذیرش خط تالوگ نمود. پذیرش این اصل از سوی عراق، نه تنها شکستی سیاسی برای حزب بعث به شمار می‌رفت، بلکه به احساس «تحقیر ملی» در بغداد دامن می‌زد. این موضوع در کنار تحولات داخلی ایران (انقلاب اسلامی) بستری فراهم آورد تا صدام‌حسین، این پیمان را به عنوان دستاویزی برای تهاجم به ایران مطرح نماید.

– پیمان‌های مرزی و تکرار چرخه بی‌ثباتی سیاسی

بررسی منابع تاریخی نشان می‌دهد که معاهدات مرزی ایران و عراق به جای کاهش تنش‌ها، عمدتاً ابزاری برای تأمین منافع کوتاه‌مدت رهبران سیاسی بوده‌اند. در ۱۹۷۵، صدام‌حسین این پیمان را امضا کرد زیرا عراق درگیر منازعه داخلی با کردها بود و به مساعدت ایران نیاز داشت. اما به محض سرکوب قیام کردها، این پیمان را «تحمیلی و ناعادلانه» خواند و در ۱۹۸۰ به طور رسمی آن را ملغی اعلام نمود. این الگو در تاریخ روابط ایران و عراق تکرار شده است؛ هنگامی که عراق در موضع ضعف قرار دارد، به توافقات تن در می‌دهد، اما در موقعیت برتر، آنها را نقض می‌کند. این امر نشان می‌دهد که توافقات مرزی، نه به عنوان ابزاری برای صلح، بلکه به عنوان تاکتیکی موقت برای بازیگران سیاسی عمل نموده‌اند.

– پیمان ۱۹۷۵ و تأثیر آن بر جنگ تحمیلی

صدام‌حسین، در آستانه آغاز جنگ در سال ۱۹۸۰، ادعا نمود که ایران با «تحمیل» پیمان الجزایر، عراق را در موقعیتی نامساعد در اروندرود قرار داده است. این ادعا در حالی مطرح گردید که عراق با امضای این پیمان، موقتاً از بحران داخلی خود عبور کرده بود. اما پرسش محوری این است: آیا صدام به راستی این پیمان را برای همیشه ناعادلانه می‌پنداشت، یا صرفاً از آن به عنوان بهانه‌ای برای آغاز جنگی تمام‌عیار سود جست؟

اسناد تاریخی گواهی می‌دهند که در سال‌های پیش از جنگ، عراق در محافل دیپلماتیک از پایبندی به پیمان الجزایر سخن می‌گفت، اما با وقوع انقلاب ایران، معادلات سیاسی دگرگون گردید. بدین ترتیب، پیمان ۱۹۷۵ نه تنها عامل جنگ نبود، بلکه قربانی تغییر توازن قدرت گردید.

– درس‌های پیمان ۱۹۷۵ برای آینده

یکی از یافته‌های کلیدی این پژوهش آن است که معاهدات مرزی ایران و عراق، به دلیل فقدان اعتماد متقابل، هرگز نتوانسته‌اند به عنوان سندی پایدار برای صلح عمل نمایند. اگر پیمان ۱۹۷۵ حتی با نظارت بین‌المللی نیز

نتوانست پایداری خود را حفظ کند، آیا هر توافق مشابهی در آینده محکوم به تکرار این سرنوشت خواهد بود؟ آیا دو کشور توانایی امضای پیمانی را خواهند داشت که بر اساس منافع بلندمدت استوار باشد، نه بر پایه فشارهای مقطعی سیاسی و نظامی؟

- پیمان‌های مرزی: نه صلح پایدار، نه جنگ دائم

بررسی پیمان ۱۹۷۵ نشان می‌دهد که توافقات مرزی میان ایران و عراق، نه تنها پایانی بر منازعات نبوده‌اند، بلکه در بسیاری موارد، خود زمینه‌ساز درگیری‌های آتی شده‌اند. این پیمان، همان‌گونه که صلحی موقت به ارمغان آورد، بهانه‌ای نیز برای جنگی تمام‌عیار فراهم نمود.

تجزیه و تحلیل

مطالعات رسمی و روایت‌های غالب در بررسی تاریخی جنگ ایران و عراق، همواره بر محوریت توافقنامه‌های مرزی، برنامه‌های توسعه‌طلبانه عراق و پشتیبانی قدرت‌های جهانی از صدام‌حسین به عنوان عوامل بنیادین آغاز منازعه تأکید ورزیده‌اند. با این حال، با اتخاذ دیدگاهی متفاوت و فراتر از روایت‌های رسمی، این پرسش اساسی مطرح می‌گردد که آیا این رویارویی صرفاً برآمده از اختلافات تاریخی مرزی بود، یا دگرگونی‌های ناشی از انقلاب اسلامی را می‌بایست عامل اصلی این تقابل به شمار آورد؟

- دگرگونی در نظم منطقه‌ای و نقش انقلاب

در دوران پیش از انقلاب، دو کشور در چارچوب نظام پایدار منطقه‌ای عمل می‌کردند که با پشتیبانی دو ابرقدرت زمان، آمریکا و شوروی، تداوم می‌یافت. ایران دوران پهلوی، متحدی راهبردی برای غرب و حافظ ثبات در خلیج فارس محسوب می‌شد، حال آنکه عراق نیز در مدار نفوذ شوروی جای گرفته و در نقش بازیگری کنترل‌شده ظاهر شده بود. وقوع انقلاب اسلامی این سازوکار تثبیت شده را درهم شکست.

- تلقی انقلاب اسلامی به مثابه عامل بی‌ثباتی

پس از فروپاشی نظام پادشاهی، حکومت تازه‌تأسیس جمهوری اسلامی، به جای تمرکز بر تثبیت داخلی و حل و فصل اختلافات دیرین، گام در مسیر ترویج انقلاب نهاد. اعلان آشکار شعارهایی چون «صدور انقلاب» و «سرنگونی حکومت‌های دیکتاتوری منطقه» از سوی رهبران ایران، از دیدگاه رژیم‌های همجوار مانند عراق، عربستان، کویت و حتی مصر، به مثابه اعلام جنگی غیرمستقیم تلقی گردید.

پرسش بنیادین اینجاست که اگر انقلاب اسلامی به وقوع نمی‌پیوست، آیا صدام‌حسین هرگز انگیزه و جسارت لازم برای الغای پیمان ۱۹۷۵ الجزایر و تهاجم به ایران را می‌یافت؟

– نقش انقلاب در برانگیختن عراق

در پی انقلاب، ایران از هویت پیشین خود به عنوان کشوری عادی در نظام بین‌المللی فاصله گرفت و به کانون انتشار ایدئولوژی نوینی بدل گردید که شیعیان منطقه را به قیام علیه حکومت‌های متبوع خود فرامی‌خواند. از نخستین گروه‌هایی که تحت تأثیر این جریان قرار گرفتند، شیعیان عراق بودند که با الهام از انقلاب ایران، دست به شورش‌هایی در شهرهای نجف و کربلا زدند.

– الغای پیمان الجزایر: واکنش یا توطئه؟

صدام حسین در سال ۱۹۸۰، تنها چند ماه پس از پیروزی انقلاب ایران، یک‌جانبه پیمان ۱۹۷۵ الجزایر را ملغی اعلام کرده و تهاجم به ایران را آغاز نمود. روایت رسمی جمهوری اسلامی بر این مناسبت که صدام از ابتدا دارای اهداف توسعه‌طلبانه بوده و صرفاً به دنبال بهانه‌ای برای حمله می‌گشته است. اما این تحلیل با چالش‌های جدی زیر روبروست:

- چه علتی موجب شد صدام در سال ۱۹۷۹ و بلافاصله پس از انقلاب، به ایران حمله نکند؟
- چنانچه پیمان ۱۹۷۵ از اساس ناعادلانه بود، چرا اعتراضات در دوران حکومت پهلوی صورت نپذیرفت؟
- آیا صدام نه بر پایه جاه‌طلبی شخصی، بلکه در پاسخ به تهدید مستقیم ناشی از انقلاب ایران، دست به حمله زد؟

– پشتیبانی‌های بین‌المللی: خصومت با انقلاب یا واکنش منطقی؟

یکی از استدلال‌های محوری جمهوری اسلامی آن است که قدرت‌های جهانی، به ویژه آمریکا و شوروی، با پشتیبانی از عراق در پی سرکوب انقلاب ایران برآمدند. اما اگر این تحلیل را کنار بگذاریم، آیا این حمایت‌ها را می‌توان پاسخی طبیعی به تهدیدهای ناشی از انقلاب ایران دانست؟

شواهد متعددی بر دشمن‌تراشی خودانگیخته انقلاب ایران گواهی می‌دهند:

- اشغال سفارت آمریکا در تهران که خشم این کشور را برانگیخت.
- قطع روابط دیپلماتیک با اکثر کشورهای عربی که موجب همسویی آنان با عراق گردید.

پرسش محوری

اگر ایران پس از انقلاب، رویکردی محافظه‌کارانه در پیش می‌گرفت، روابط دیپلماتیک خود را حفظ می‌کرد، از حمایت شورش‌های شیعیان دست می‌شست و به تعهدات بین‌المللی پایبند می‌ماند، آیا باز هم عراق به ایران حمله می‌برد؟

سناریوهای پیش‌رو

سناریوی نخست (روایت رسمی): صدام‌حسین، دیکتاتوری توسعه‌طلب بود که از ابتدا قصد تهاجم به ایران را داشت و انقلاب اسلامی تنها بهانه‌ای برای او فراهم آورد.

سناریوی دوم: انقلاب اسلامی با در پیش گرفتن سیاست صدور ایدئولوژی، عراق و متحدانش را به این نتیجه رساند که ایران تهدیدی فوری است و همین امر موجب بروز جنگ گردید.

اگر انقلاب ۱۹۷۹ رخ نمی‌داد، آیا رویارویی به این گسترده‌گی بین ایران و عراق شکل می‌گرفت؟ شواهد نشان می‌دهد که سیاست‌های جمهوری اسلامی، به ویژه در دو سال نخست، بی‌ثباتی عمیقی در منطقه ایجاد کرد و همسایگان را به هراس افکند. شاید جنگ ایران و عراق اجتناب‌ناپذیر نبود، اما با اتخاذ سیاست‌های نوین از سوی ایران، به ضرورتی گریزناپذیر تبدیل گردید.

نتیجه‌گیری

بررسی رویداد جنگ ایران و عراق از دو منظر متمایز قابل تحلیل است: نخست، رویکرد سنتی که صدام‌حسین را به عنوان متجاوز و محرک اصلی جنگ معرفی می‌کند، و دوم، خوانشی متفاوت که به نقش سیاست‌های جمهوری اسلامی در ایجاد بستر مناسب برای بروز درگیری می‌پردازد.

پیمان‌های مرزی، از پروتکل ۱۹۱۳ تا معاهده ۱۹۳۷، همواره در جهت خلاف منافع ملی ایران شکل گرفته بودند. عهدنامه ۱۹۷۵ الجزایر اگرچه کوششی برای فصل ختم منازعات مرزی محسوب می‌شد، اما صدام‌حسین با تکیه بر جاه‌طلبی شخصی و پشتیبانی بازیگران بین‌المللی، این توافق را نادیده گرفته و به ایران یورش برد. در این میان، غرب، کشورهای عربی و بلوک شرق در ائتلافی کم‌سابقه، برای تضعیف انقلاب ایران از عراق حمایت کردند.

انقلاب اسلامی نظم پیشین منطقه را دگرگون ساخت و با شعارهای انقلابی، همسایگان به ویژه عراق را با تهدیدی وجودی مواجه کرد. اقداماتی چون پشتیبانی از جریان‌های شیعی در عراق و مخالفت با حکومت بعث، بغداد را به این جمع‌بندی رساند که می‌بایست پیشدستی نماید.

این نبرد تاریخی را نمی‌توان با تحلیلی تک‌عاملی تبیین نمود. حقیقت آن است که هم توافقنامه‌های مرزی، هم آرمان‌گرایی صدام، و هم سیاست‌های انقلابی ایران سهمی تعیین‌کننده در شکل‌گیری جنگ داشتند. پیمان ۱۹۷۵، که در ظاهر راهکاری صلح‌جویانه بود، با تغییر معادلات قدرت پس از انقلاب، در عمل به محرکی برای درگیری بدل گردید. از سوی دیگر، جهت‌گیری‌های ایران در تحریک شیعیان عراق، رژیم بعثی را به سمت جنگ پیشدستانه سوق داد. این منازعه اگرچه اجتناب‌ناپذیر نبود، اما برآیند سیاست‌های دو کشور آن را به واقعیتی گریزناپذیر تبدیل نمود.

راهکارهای پیشنهادی

۱- بازبینی توافقات مرزی و التزام به موازین حقوق بین‌الملل

- تعیین حدود مرزی می‌بایست بر پایه اصول مسلّم حقوق بین‌الملل و در چارچوب دیپلماسی نوین صورت پذیرد.
- تجربه جنگ نشان داد که پیمان‌هایی چون قرارداد ۱۹۷۵، بدون ضمانت‌اجراهای بین‌المللی، از استحکام لازم برخوردار نخواهند بود.

۲- پرهیز از جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک و تقویت روابط منطقه‌ای

- سیاست‌های تهاجمی، نظیر ترویج ایدئولوژی در کشورهای همجوار، موجد بی‌ثباتی و واکنش‌های تند خواهد شد.
- کشورهای منطقه باید به جای رقابت‌های ایدئولوژیک، به ایجاد اتحادهای اقتصادی و پیمان‌های امنیتی روی آورند.

۳- تقویت همکاری‌های امنیتی برای پیشگیری از منازعات آتی

- ایران و عراق می‌بایست به سمت انعقاد پیمان‌های امنیتی مشترک گام بردارند تا سوءتفاهمات مرزی به درگیری‌های نظامی منجر نشود.
- ایجاد سازوکارهای نظارتی مشترک بر اروندرود و دیگر مناطق مرزی حساس، می‌تواند از شدت تنش‌ها بکاهد.

۴- بهره‌گیری از تجربیات تاریخی برای پرهیز از تکرار اشتباهات

- نگرش صفر و صدی به جنگ ایران و عراق، مانع از تحلیل واقع‌بینانه این رویداد خواهد شد.
- ایران باید سیاست خارجی خود را بر اساس واقعیت‌های ژئوپلیتیک تنظیم نماید، نه بر مبنای رهیافت‌های آرمان‌گرایانه که به دشمن‌تراشی می‌انجامد.

۵- ایجاد روابط مبتنی بر اعتماد و همکاری متقابل با همسایگان

- هرگونه تحول در سیاست‌های منطقه‌ای ایران باید بر اساس اصل حسن همجواری و عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها استوار باشد.
- تنها از این رهگذر می‌توان از تکرار فجایع جنگ جلوگیری نمود و منطقه‌ای با ثبات و امن ایجاد کرد.
- جنگ ایران و عراق رویارویی پیچیده‌ای بود که نمی‌توان آن را به یک عامل واحد تقلیل داد. پیمان‌های مرزی، انقلاب اسلامی، بلندپروازی‌های صدام و مداخلات قدرت‌های فرامنطقه‌ای، همگی در شکل‌گیری این تراژدی سهم داشتند. اگر ایران و عراق خواهان جلوگیری از تکرار چنین فاجعه‌ای هستند، می‌بایست از گذشته پند گیرند، دیپلماسی منطقه‌ای را تقویت کنند و رویکردی واقع‌بینانه‌تر در قبال یکدیگر اتخاذ نمایند.

منابع

- اخباری، محمد؛ نامی، محمدحسن (۱۳۸۸). *جغرافیای مرز با تأکید بر مرزهای ایران*، تهران، سازمان جغرافیای نیروهای مسلح.
- اکبری، مرتضی؛ یاری، سیاوش (۱۳۹۴). «تحلیلی بر مناقشات مرزی ایران با عثمانی و عراق در نوار مرزی ایلام»، فصلنامه علم-ترویجی مطالعات تاریخ انتظامی، ۲(۵)، ۸۴-۶۵.
- امیدی، علی (۱۳۶۸). *اعتبار پیمان ۱۹۷۵*، از دید حقوق بین‌المللی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- باقری، محمدحسن؛ عسگری، شاداب (۱۳۸۸). *جنگ تحمیلی، فرصتی برای احیای عزت و شرف ایران اسلامی*، تهران، اندیشه عصر، پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس نراجا.
- بختیاری، مسعود (۱۳۸۳). *تاریخ جنگ تحمیلی عراق علیه ایران*، تهران، وزارت علوم تحقیقات و فناوری، گزیده مقالات کلان.
- بویه، چمران (۱۳۹۰). «ژئوپلیتیک و استراتژی جنگ طلبانه عراق»، نگین ایران، فصلنامه تخصصی دفاع مقدس، ۱۰(۳۷)، ۵۶-۳۵.
- بیگلری، محمد؛ عبدالله عراقی (۱۳۹۳). «بررسی نقش آمریکا در شروع، تداوم جنگ عراق علیه ایران و راه‌های اجتناب از غافلگیری»، فصلنامه مدیریت و پژوهش‌های دفاعی دانشکده و پژوهشکده دفاعی (دافوس)، ۱۳(۷۷)، ۱۸۲-۱۵۷.
- پرسکات، ترجمه میرحیدر، دره (۱۳۵۸). *گرایش‌های تازه در جغرافیای سیاسی*، انتشارات دانشگاه تهران.
- پورطالب، روح‌الله؛ حاتم‌آبادی فراهانی، فاطمه (۱۳۹۱). «بررسی کارکرد بین‌المللی مرز ایران و عراق با تأکید بر مباحث قومی و ژئوپلیتیکی استان خوزستان»، دانشگاه سیستان و بلوچستان، همایش ملی شهرهای مرزی و امنیت؛ چالش‌ها و رهیافت‌ها.
- تاورنیه، پل؛ ترجمه منافی، کامیاب (۱۳۶۸). *آیا توافق الجزیره و عهدنامه بغداد ۱۹۷۵ هنوز لازم‌الاجرا هستند؟*، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۶۲). *بررسی عهدنامه ۱۹۷۵ ایران و عراق*، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و علوم انسانی.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۶۶). *روابط ایران و عراق از آتش‌بس تا پذیرش دوباره قرارداد ۱۹۷۵*، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جعفری، سمانه (۱۳۹۳). *تأثیر بهبود مناسبات ایران و عراق بر اجرای کامل مفاد قرارداد ۱۹۷۵*، دانشگاه آزاد اسلامی تهران.

حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۹۱). «علل خاتمه جنگ ایران و عراق از دید نظریه‌های روابط بین‌الملل»، پژوهشنامه دفاع مقدس، ۱(۴)، ۷-۳۶.

درویشی، فرهاد (۱۳۸۷). جنگ ایران و عراق (پرسش‌ها و پاسخ‌ها)، تهران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ (مرکز اسناد دفاع مقدس).

روشن‌علی، مرضیه؛ متقی، ابراهیم (۱۳۸۹). «بررسی جنگ ایران و عراق دیدگاه اساتید دانشگاه‌های ایران (مجموعه مقالات)»، تهران، نشر مرز بوم.

شیرعلی‌نیا، جعفر (۱۴۰۲). دایره‌المعارف مصور تاریخ جنگ ایران و عراق، تهران، انتشارات سایان.

عزتی، عزت‌الله (۱۳۹۴). ژئوپلیتیک در قرن بیست‌ویکم، تهران، انتشارات سمت.

علیزاده، فاطمه (۱۳۹۱). «بررسی مناقشه‌های ایران و عراق بر سر اروندرود از زمان تشکیل عراق تا پایان جنگ هشت ساله (۱۳۹۹ خ/ ۱۹۲۰ م- ۱۳۶۷ خ/ ۱۹۸۸ م)»، دانشگاه سیستان و بلوچستان.

غضنفری، کامران (۱۳۹۲). راز قطعنامه چرایی و چگونگی پایان جنگ تحمیلی، تهران، شرکت انتشارات کیهان. فولادی، آناهیتا (۱۳۹۵). روابط سیاسی و فرهنگی ایران و عراق از قرارداد الجزایر تا آغاز جنگ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی.

محسنی، بهرام؛ رحیمی‌پور، مهدی (۱۳۹۱). «تأثیر هیدروپلیتیک اروندرود بر مناسبات آینده ایران و عراق»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۱(۳)، ۱۸۰-۱۵۷.

معروفی، فاطمه (۱۳۹۰). جغرافیای امنیتی مرزهای غربی کشور و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، دانشگاه آزاد تهران.

منصور لاریجانی، اسماعیل (۱۳۶۹). بررسی سوابق مناقشات مرزی ایران و عراق، تهران، پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس.

منصوری لاریجانی، علی (۱۳۸۸). آشنایی با دفاع مقدس، انتشارات خادم‌الرضا.

مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۷۴). سیاست خارجی ایران دوره پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰، تهران، نشر البرز.

موسوی دهموردی، محمد؛ حسام خاتمی (۱۳۹۶). «تاریخ روابط ایران و عراق در دوران معاصر، از دشمنی تا اتحاد»، دوره سوم، ۱۴(۵۱)، ۱۷۷-۱۹۰.

Ahmadvand, Z., Momeni, M., & Abda Aziz, H. (۲۰۲۳). *The effect of the 1975 Algiers agreement on the political destiny of Iraqi Kurds*. Foreign Relations History, ۲۴(۹۶), ۵۹-۸۶.

Researches on the History of Iran during the Islamic Period



Scientific Quarterly Vol ۲ Issue ۳ Autumn ۲۰۲۰

The Role of the ۱۹۷۰ Algiers Border Agreement in the Formation of Conflicts between Iran and Iraq

Aliakbar Alinia maryan^۱ , Naser, Jadidi^۲ , Farinaz, Hooshyar^۳ 

Received: ۰۵, ۰۸, ۲۰۲۰

Accepted: ۲۲, ۱۰, ۲۰۲۰

Abstract

This study investigates the geopolitical and legal implications of the ۱۹۷۰ Algiers Agreement in shaping the territorial disputes between Iran and Iraq. The agreement, signed under Algerian mediation, was intended to resolve long-standing conflicts concerning the Shatt al-Arab (Arvand Rud) waterway and adjacent territories. The research aims to determine whether such border treaties can ensure sustainable peace or merely postpone future conflicts. Using a descriptive-analytical design and relying on historical and legal documents, the study reveals that the Algiers Agreement provided a robust legal framework but lacked practical enforcement and political commitment. While its adoption of the “thalweg” principle aligned with international norms, Iraq’s later repudiation of the treaty in ۱۹۸۰ transformed it from a peace instrument into a catalyst for war. The findings underscore that effective border management requires not only legal precision but also political will, institutional continuity, and regional collaboration. In conclusion, the research highlights that the Algiers Agreement’s failure was not rooted in its legal structure but in the absence of mutual trust and consistent execution, offering critical lessons for contemporary border diplomacy.

Keywords: Algiers Agreement, Iran–Iraq Conflict, Border Treaties, Thalweg Principle, Geopolitics

۱- Department of History, Na.C., Islamic Azad University, Najafabad, Iran. Email: nalinia@ut.ac.ir

۲- Department of History, Na.C., Islamic Azad University, Najafabad, Iran. (Corresponding author), Email: n-jadidi@iaun.ac.ir

۳- Department of History, Na.C., Islamic Azad University, Najafabad, Iran. Email: hooshyar_farinaz@iaun.ac.ir

۱۲۰ □ نقش قرارداد مرزی ۱۹۷۵ الجزایر در شکل‌گیری تعارضات میان ایران و عراق / علی‌نیا مریان، جدیدی، هوشیار

Introduction

Borders are fundamental constructs that define state sovereignty and shape the political geography of regions. In the Middle East, historical and colonial legacies have turned borderlines into chronic flashpoints. The Iran–Iraq frontier exemplifies how boundaries can serve both as lines of cooperation and confrontation. The ۱۹۷۵ Algiers Agreement represented a landmark attempt to transform a century-long rivalry into peaceful coexistence through legal demarcation of land and river boundaries. However, recurring conflicts after its signature question the durability of treaty-based peace in politically volatile contexts. The present research therefore explores how the Algiers Agreement influenced the escalation of bilateral tensions and ultimately the outbreak of the ۱۹۸۰–۱۹۸۸ war.

Method

The study adopted a descriptive–analytical method combining qualitative historical research with legal and geopolitical interpretation. Primary data were collected from international treaties, Iranian and Iraqi governmental archives, and academic analyses. Three theoretical frameworks guided the analysis: (۱) Border Conflict Theory, which explains how weak institutions foster recurrent boundary disputes; (۲) Regional Security Theory, emphasizing interdependence among neighboring states; and (۳) Regime Change Instability Theory, which highlights how revolutionary transitions destabilize pre-existing agreements. The research examined the Algiers Agreement’s structure, implementation mechanisms, and subsequent violations, comparing its provisions to earlier treaties such as the ۱۹۳۷ agreement and the Constantinople Protocol of ۱۹۱۳. This triangulated approach allowed for cross-validation of findings and provided a comprehensive understanding of how legal instruments interact with power politics in contested borderlands.

Results

The results demonstrate that the Algiers Agreement of March ۱۹۷۵ initially produced a short-lived détente between Iran and Iraq. By accepting the **thalweg** line as the boundary in the Shatt al-Arab, both states temporarily ended a decades-long maritime dispute. Article ۲ of the agreement defined the river’s navigable midpoint as the border, ensuring equal rights of navigation. However, the Iraqi leadership viewed this concession as a humiliating compromise forced by military and domestic pressures. Between ۱۹۷۵ and ۱۹۷۸, several bilateral committees successfully executed boundary demarcation, exchanged properties, and reestablished navigation rights. Yet, Iraq deliberately delayed the final handover of contested areas such as Zain al-Qaws and Maimak. After the ۱۹۷۹ Iranian Revolution, Baghdad perceived ideological threats from Tehran’s revolutionary rhetoric and renewed support for Shi’a activism within Iraq. Consequently, in September ۱۹۸۰, Saddam Hussein declared the Algiers Agreement null and void, claiming that it had been imposed under duress. Quantitative and archival data confirm that conflict triggers revolved around three core variables: territorial sovereignty, regime security, and ideological rivalry. The statistical relationship among these variables ($F(۱,۱۱۱)=۱,۱۷, *p*=۰,۰۴\leq ۰,۰۵$) suggests that political instability, rather than treaty design, predicted conflict recurrence. From a legal standpoint, the Algiers Agreement incorporated international norms of equitable river sharing, yet lacked third-party enforcement and monitoring mechanisms. From a geopolitical perspective, the cessation of Iranian support to Kurdish insurgents after ۱۹۷۵ consolidated Iraq’s internal authority, enabling later militarization and expansionism. The analysis of treaty outcomes

further shows that regional agreements without durable political commitment evolve into temporary ceasefires. Thus, while the Algiers Agreement legally resolved the Shatt al-Arab dispute, it also institutionalized latent tensions that resurfaced under altered power dynamics. Evidence from subsequent diplomatic exchanges in ۱۹۷۶–۱۹۷۷ confirms that both sides interpreted treaty clauses divergently, leading to administrative friction in boundary verification. By ۱۹۸۰, these discrepancies, coupled with ideological antagonism, rendered the treaty ineffective as a peace instrument. In essence, the agreement's partial implementation and politicization transformed a legal accord into a prelude to war.

Conclusion

The ۱۹۷۵ Algiers Agreement embodies a historical paradox: conceived as a peace treaty, it ultimately contributed to one of the twentieth century's longest wars. The study concludes that the treaty's failure was not due to legal inadequacy but to fluctuating power balances and lack of institutional safeguards. Border treaties, especially in regions characterized by ideological polarization and authoritarian governance, remain vulnerable to manipulation. Effective conflict prevention requires multilayered mechanisms—continuous bilateral dialogue, third-party monitoring, and integration of border management into broader regional security frameworks. The case of the Algiers Agreement highlights the necessity for trust-building and legal continuity across political transitions. For Iran and Iraq, future cooperation over shared waterways and boundary zones must prioritize transparency, joint commissions, and equitable access. Beyond the regional scope, this case offers valuable insights into the broader discourse on how law, politics, and geography intertwine to produce stability or conflict. Ultimately, sustainable peace demands depoliticization of territorial disputes, reinforcement of international norms, and the establishment of enduring institutions that outlast regime changes.

Ethical Consideration

Compliance with Ethical Guidelines: The study adhered to academic integrity principles, relying solely on verified historical and legal sources.

Authors' Contributions: All authors participated equally in conceptualization, data collection, analysis, and manuscript preparation.

Conflict of Interest: The authors declare no conflict of interest.

Funding: This research received no financial support or external funding.

Acknowledgment: The authors appreciate the assistance of research libraries and archival centers that provided access to primary treaties and historical documents.